



## دشمنی ولی احمدنوری با حقیقت نویسان تاریخ

### مدخل:

حقیقت، گوش نوازترین و دلنشین ترین آهنگی است که همه انسانها در هر گوشه و کنار جهان، علاقمند شنیدن آن اند. هدف تاریخ، پیدا کردن این آهنگ و تقدیم آن به انسانها است. به عبارت دیگر، کشف حقیقت هدف تاریخ است و تقدیم آن به مردم وظیفه تاریخ نگار. همانگونه که آفتاب را نمیتوان تا دیرزمانی در پس ابرها پنهان نگهداشت، حقیقت را نیز نمیتوان تا ابد از مردم پنهان کرد. ولی احمدنوری با کسانی که حقیقت تاریخ افغانستان را برملا کرده و میکنند از قبیل: مرحوم غبار، مرحوم کاتب هزاره، مرحوم حبیبی، داکتر زمانی، داکتر کاظم، اعظم سیستانی، داکتر کاروان و غیره عاشقان حقیقت تاریخ، قلباً دشمنی می ورزد، درحالی که خودش در سلطنت ظاهرشاه مقام مهمتری از وظیفه رحیم غلام بچه، در خدمت شهزده احمدشاه نداشته است؛ و از نام شهزاده به نان و نوایی رسیده و گفته میشود صاحب [یا سهامدار] فروشگاه موتران لوکس و بلند قیمت بنز بنام شوهر همشیره خود (انجنیر شنسب) در شهر نو کابل بود.

**پس دشمنی او با حقیقت گویان تاریخ و توضیح چگونگی به قدرت رسیدن نادرشاه و ظاهرشاه، ابراز حسرت روزگارانی است که در خدمت شهزاده احمدشاه بحیث (رحیم غلام بچه) ثانی از قدر و منزلت بالائی؟؟؟ برخوردار بوده است. والا کدام مقام دولتی متشخصی در حکومت های ظاهرشاه نداشته است. در زیر به مواردی از دشمنی های او با نویسندگان و تاریخ نگاران ریالیست افغان اشاره میشود.**

### ۱- دشمنی با حقیقت تاریخ استقلال:

نکته مهمی که در مدت ۱۲ سال همکاری با پورتال افغان جرمن آنلین، من دریافتم، ضدیت و دشمنی ولی احمدنوری ایدیتور، با تاریخ دوره امانی و تاریخ مشروطه خواهان بود. نوری از مقالاتی که در آن از چگونگی سقوط رژیم امانی و روی کار آمدن حبیب الله کلکاتی و بعد نادرشاه در تبانی با انگلیس ها تذکری بعمل آمده می بود، بشدت بد می برد و با نویسنده آن بنای دشمنی را میگذاشت. از جمله با مقالات داکتر زمانی و داکتر عبدالله کاظم و آقای ایاز نوری یکی از امانیست های راسخ و استوار، که در ارتباط با سالگرد استقلال نوشته میکردند و در آنها جبهات جنگ و بخصوص جبهه نادرخان مورد تحلیل قرار داده میشد، بشدت مخالفت میورزید. و چون خودش توان جواب دادن را نداشت و ندارد، تلاش مینمود تا از میان کسانی که محتاج کمک او بودند، شخصی را پیدا کند تا بر ضد نوشته های تاریخی رجال مذکور، چیزی بنویسد. بالاخره داکتر اکبریوسفی پرچمی (عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق) را در برابر مقالات داکتر زمانی و من، و داکتر حمید روغ پرچمی (عضو کمیته مرکزی حزب وطن) را در مقابل نوشته های من، و احسان مایار را در مقابل آقای ایاز نوری، و عارف عباسی را بنام مستعار (عنایت کهنانی) در مقابل داکتر کاظم به کار انداخت، تا برخلاف مقالاتی که توطئه های انگلیس را برضد رژیم امانی افشاء میکرد و نقش پای جنرال نادرخان در این توطئه ها دیده میشد، موضع بگیرند.

داکتر یوسفی، با نگاشتن مقالاتی زیر عنوان «تحریف وجعل تاریخ جفا واهانت به انسانیت است» در مخالفت با مقالات داکتر زمانی (بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس)، و آقای حمید روغ با نوشتن مقاله «اوغان معادل افغان= پشتون نیست»، در مخالفت با مقاله من با عنوان «نام افغان و افغانستان در متون کهن تاریخی» قلم آزمودند. البته آقای روغ پسان ترها در دفاع غیر مستقیم از حبیب الله کلکاتی نیز پرداخت و لقب «عیاری از خراسان» خلیلی را در حق او با طرح کابل جزء خراسان بوده است، تانید کرد، مگر به موقع پاسخ همه این سنگ اندازی ها داده شد. بعد از آنکه این دو عضو ارشد شاخه پرچم فهمیدند که ولی احمدنوری آنها را استعمال میکند و از رهبرشان بیرک کارمل سخت متنفر است، حمید روغ ازداد ولی احمدنوری پرید، ولی داکتر یوسفی هنوز هم به میخ میزند و هم به نعل. هر قدر پله ی حقیقت گویان تاریخ در افغان جرمن آنلاین سنگینی می کرد، ولی احمدنوری احساس سبکی می نمود و در صدد برآمد تا سایتی مستقل باز نماید که هر چه نوقش بخواهد در آن نشر کند؛ اینست که سایت (آریانا افغانستان) را با کمک مالی سفیر مسعود خلیلی و دیگر هوا خواهان سلطنت باز کرد و در آن برضد عناصر و وطنخواه عقده گشانی میکند.

## ۲- انتقاد از ظاهرشاه:

باری من مقاله ای در باره بیکاره گی ظاهر شاه نوشتم. و گفتم ظاهرشاه مدت چهل سال در این کشور سلطنت کرد، مگر از او بجز یک جامعه فقیر و بیسواد، و یک قانون اساسی که اقتدار خودش را تضمین میکرد، کدام چیز قابل ذکری به یادگار مانده است. مردم میگویند ظاهرشاه غیر از همنشینی با افراد چاپلوس و شاعران متملق و بزله گو و نگهداری سگهای شکاری در کاریزمیر و رسیدگی به «پیشکش های» رحیم خان غلام بچه، به چیز دیگری علاقه نداشت و بنابراین هیچکاری در جهت رهایی مردم از فقر و گرسنگی و بیسوادی و بیماری و تأمین عدالت اجتماعی انجام نداد.

ظاهرشاه در بازگشت به وطن، در حالی که حرمسرای ارگ سلطنتی در اختیارش بود و مصارفش را مردم فقیر افغانستان از کمک های بین المللی می پرداختند، چه ضرورتی داشت تا به فروش قصرهای نمبر ۷ و ۸ در بیرون از ارگ و نیز املاک خانواده سلطنتی اقدام نماید که در آن ورثه اعلیحضرت امان الله خان و ملکه ثریا نیز ادعای ملکیت داشتند، و میخواستند سهم خود را در راه اعمار یک شفاخانه زنانه و اعمار یک پوهنتون در کابل به مصرف برسانند، قبل از تصفیه دعوا از سوی محکمه، همه را توسط داماد خود سردار ولی بفروش رسانید و از این مدرک صد ها میلیون دالر بدست آورد، و آنهمه پول را به پسران هیچکاره خود در خارج انتقال داد.

به همین علت برآن شدم تا مقاله ای را که در مورد نقش سیاسی ظاهرشاه بعد از بازگشتش به وطن، نوشته و نشر کرده بودم، از آرشیف مقالات خود حذف نمایم و اعلام کنم که من از نوشتن آن پشیمانم. و منبع بجای ظاهرشاه، از کاردانی و وطن پرستی و خدمات و شهادت داودخان خواهم نوشت و پرده از چهره متملقان و کاسه لیسان درباری برخواهم داشت که بخاطر از دست دادن امتیازات خود در دوره جمهورییت، با بهانه ها و عناوین مختلف به مذمت از آن مرد بزرگ (داودخان) می پردازند.

## ۳- تقدیر از کارنامه های داودخان:

داودخان، یکی از شخصیت های ملی و سیاسی کشور ما در قرن بیستم بود که با عشق به اعتلای میهن، با صداقت و پاک نفسی وطن پرستانه کمر به خدمت ملت و مملکت بست و با اخلاق اسلامی و تقوای سیاسی و شیوه کار همراه بادیسلین و تندبهای مخصوص بخودش، توانسته بود جلوی فساد اداری را سد شود و کارنامه های ماندگاری از خود در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور برجای گذارد که، او را از میان دولتمردان و سیاست مداران معاصر خودش و بعد از خودش یک سر و گردن بلندتر نمایان سازد.

تقدیر از کارکردهای داودخان، به حیث یک شخصیت ملی و وطن پرست، از جانب داکتر سید عبدالله کاظم و سایر رجال و شخصیت های همکار او، و بیرون نویسی کردن مصاحبه جالب آقای عزیز فروغ در مورد پلانها و کارنامه های شهید داودخان توسط خانم وطن پرست نصیبیه اکرم و استقبال من و امثال من از این مصاحبه، و تائید آقایان: قاسم باز و خان آقا سعید، و نصیبیه اکرم و انجنیر نجیب داوری و احمد فوادار سلا، عبدالله نوایی و ناصر تیموری هروی و غیره رجال ملی گرا، سبب عکس العمل شدید عناصری گردید که برخی منافع مادی و اقتصادی خود را در رژیم جمهوری داودخان از دست داده بودند و بعضی از لحاظ سیاسی صدمه دیده بودند. از جمله داود ملکیار (پسر خوانده میوندال) به بهانه تردید کودتا از سوی میوندال و نشر خاطرات ملک خان عبدالرحیمزی توسط پسرش بهاء الملک و خاتم ملالی موسی نظام ظاهراً بدلیل اینکه داودخان دو مامایش (رشتیا و فرهنگ) را در نظام جمهوریت کنار گذاشته بود، در همسویی با ولی احمدنوری و عارف عباسی و احسان میار، هریکی شروع به شکوه و شکایت و انتقاد از داودخان کردند، که جواب هر کدام آنها داده شد و من از مجموعه مقالات خود در حمایت از داودخان کتابی زیر نام «جایگاه داودخان در تاریخ نوین افغانستان» تألیف کردم و در پورتال افغان جرمن گذاشتم که آتش بجان ولی احمدنوری و عارف عباسی و داود ملکیار زد.

#### ۴- کشف علت نگاشتن کتاب «عیاری از خراسان» توسط خلیلی؟

در جنوری ۲۰۱۵، من مقالتي مفصل زیر عنوان: «چرا استاد خلیلی کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟» نوشتم و در آن انگیزه و دلیل نوشتن کتاب عیاری از خراسان را، اعدام (مستوفی المماک میرزا محمد حسین خان) پدر خلیلی از سوی دولت مشروطه خواهان و شاه امان الله نشان دادم. در مجموع موضع گیری من از سوی نویسندگان و دانشمندان دیگر افغان با نگارش مقالات مستند و مستدلی حمایت شد.

بعد از نشر مقاله من، آقای ولی احمد نوری که استاد خلیلی را بخاطر مداحی های او از ظاهر شاه دوست دارد، با نام مستعار «ناصر مستجاب» در وصف شعر و شاعری استاد خلیلی مقاله ای نوشت و دوستان خود مثل آقای جلیل غنی و احسان الله میار، را وادار کرد تا در دفاع از کتاب «عیاری از خراسان» خلیلی موضع بگیرند و مقاله بنویسند. احسان الله میار مقاله بی زیر عنوان «به یاد تو سخنور بی همتای ملت افغان» نوشت و در آن اعتراف کرد: «من در پیشاور کتاب عیاری از خراسان را خواندم و سپس روزی به استاد خلیلی گفتم آیا بهتر نبود، شما این کتاب را بجای حبیب الله کلکانی بنام کدام شاه دیگری مینوشتید؟ و استاد خلیلی در جوابم گفت: «در میان شاهان افغانستان، من حبیب الله کلکانی را شاهی بناموس یافتم و بنابراین این کتاب را در موردش نوشتم.» و این سخن استاد خلیلی اشاره مستقیم به ظاهر شاه است که از سوی داکتر صاحب کاظم مورد سوال واقع شد و بعد طی یک مقاله مستقل مورد تحلیل و تجزیه عالمانه قرار گرفت.

من نیز مقاله تحت عنوان «آیا بچه سقو با ناموس تر از ظاهر شاه بود؟» نوشتم و در آن مثالهای متعددی از دست اندازی بچه سقو به ناموس خانواده نادرخان و شهریان کابل از قول فیض محمدکاتب نقل کردم که یکی از آن مثالها چنین است: «و روز ۲۷ حمل/۱۶ اپریل، به امر بچه سقو، بار دیگر زوجات نادرخان و برادرانش، از خانه حضرات شور بازار به ارگ آورده میشوند، «امور فوالعاده را برایشان جاری کرده، در پایان کار... با هتک پرده عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.» (تذکر الانقلاب، ص ۱۴۴)

و در همین مقاله متذکر شدم که: «نمیدانم اعمال فوق الذکر بچه سقو در حق نسوان خانواده نادرخان از نظر آقای میار، ناموسداری است یا بی ناموسی؟ اگر بی ناموسی تلقی میشود باید از گفتار قبلی خود در مورد ناموس داری حبیب الله کلکانی نادم و معذرت بخواهد، در غیر آن مردم در باره اش طور دیگری فکر خواهند کرد؟ ... انسان آگاه و با وجدان باید از حقوق مظلومان دفاع کند، نه از زورمندان متجاوز و غارتگر و نوکران اجنبی. یکی از روش های دفاع از مظلومان، اظهار نفرت و انزجار از متجاوزان و چپاولگران مال و ناموس مردم

است! نه اینکه بخاطر سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، از یک دزد جنایتکار و جانی، «خادم دین» یا «عیار» و «پیغمبر؟» بتراشد و آدمهای ساده ای چون جناب مایار، بدون توجه به ماهیت و هدف نوشته آن عوامفریب تاریخ، به ثنا و صفت و تمجید کسی بپردازد که از روز اول اشغال کابل تا روز فرار از ارگ، یار و یاور و سرمنشی آن دزد عفت و عصمت و غرور مردم کابل بوده است. چنین صفاتی بدون سند و مدرک معتبر، حکم نمک پاشیدن بر زخم مردم مظلوم و شرافتمند کابل را دارد و باعث آبرو ریزی خود نویسنده میگردد.»

## ۵- معرفی کتاب تذکرالانقلاب:

معرفی مفصل کتاب تذکرالانقلاب به عنوان «آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی» و بازتاب نکته هایی تکاندهنده و حزن انگیز از چشم دید های مولف آن فیض محمد کاتب هزاره در محکومیت حبیب الله کلکانی و همکاران او، نه تنها دل حقیقت جویان تاریخ را روشن کرد، بلکه چشم دشمنان نهضت امانی را که یکی از این دشمنان ولی احمدنوری است کور و او و یاران او را به تب و تلاش واداشت تا منفذ و مجرای پیدا کند که انتقام رسوائی های رژیم مورد تانید خلیلی را از نویسنده آن گزارش ها بگیرند.

## ایجاد سایت مداحان سلطنت- خلیلی (آریانا افغانستان):

روایتها و حکایت‌های که به من رسیده، بیانگر اینست که ولی احمدنوری، توسط تلفون های مکرر به سفیر مادام العمر افغانستان مسعود خلیلی پسرخلیل الله خلیلی، ونیز به شهزاده احمدشاه رجوع نموده و با ابراز اخلاص و اردتمندی به پدران آن دو، از هریکی خواهش و تمنا کرده که به او کمک پولی بنمایند تا او بخاطر دفاع از نظام سلطنت (که طومار آن نظام ۴۴ سال قبل توسط داودخان به زیاله دانی تاریخ انداخته شد) و اشعار استادخلیلی که در ستایش ظاهرشاه سروده است،سایتی را ایجاد وفعال کند. معلوم نیست که شهزاده به ولی احمدنوری چه جوابی داده، اما مسعود خلیلی که یکی از سرمایه دار ترین سفیران افغانستان است، مبلغی پول که من اندازه اش را نمیدانم و ممکن است از ده هزار دالر بیشتر باشد در اختیار ولی احمد نوری قرار داده تا سایت مورد نظر را فعال سازد. و او از آغاز سال جاری میلادی سایت (آریانا افغانستان) را فعال کرده و علیه وطن پرستان و حقیقت نویسان تاریخ شروع به پرازیف افکنی کرده است.

ولی احمدنوری، تعدادی از محافظه کاران فوسیل گونه عهد سلطنت را در ظاهرا بمنظور دفاع از سلطنت ظاهرشاه، ولی در حقیقت به هدف دفاع از استاد خلیلی بدور خود جمع نموده است تا با تشخوارکردن اشعار مداح ظاهرشاه، و ضیاء الحق و بچه سقو، به رقص و سماع پرداخته و با سرهم بندی لاطایلات خویش، من و امثال مرا که با نشر مقالات مستند خویش زیرنام (حبیب الله، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)، ونیز تکمله آن زیرعنوان «تذکرالانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی»، تشت رسوائی حبیب الله کلکانی و استاد خلیلی را از بام به زیر انداخته ایم، به نوبت مورد تخریبات بیشرماته قرار بدهند.

تا کنون ولی احمدنوری و عارف عباسی و احسان الله مایار، در همین راستا برای خاموش کردن زبان و قلم سیستمی و داکتر هاشمیان، و داکتر زمانی و داکتر سید عبدالله کاظم و آقای ایاز نوری و آقای مسعود فارانی و داکتر کاروان و دیگر ملی گرایان و روشنفکران حقیقت خواه، ناحنک زده اند و گویا مقاله نوشته اند.

این فوسیل های باقی مانده از دوران سلطنت، بجای اینکه صادقانه از ظاهرشاه دفاع نمایند، به دفاع از خلیلی پرداخته اند کسیکه به ولی نعمت خود ظاهرشاه توهین کرده، و از سال ۱۹۸۳ ببعده عضویت جمعیت اسلامی ونوگری ضیاء الحق رهبر نظامی پاکستان و دشمن درجه اول افغانستان را پذیرفته است. بدینسان اینان کاذبانه خود را هواخواه و اخلاصمند ظاهرشاه و سلطنت وانمود میکنند، اما در واقع از خلیلی و از ممدوح خلیلی یعنی بچه سقو دفاع و حمایت میکنند.

د یانو شمیره: له ۴ تر ۹

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنيزي د بڼي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

## نشر مقاله [نجات بخش] من، در سایت مداحان سلطنت- خلیلی:

ولی احمد نوری که من او را به حیث نویسنده نمی شناسم، چون توانایی فکرکردن و تسلسل منطقی در نوشتن یک مقاله را ندارد، به همین علت او همواره از تراوشات فکری و قلمی همکاران پورتال سوء استفاده میکرد. من که یکی از این استشارشوندگان فکری- قلمی او بودم، بالاخره مجبور شدم، در دریچه خاص هیئت مدیره پورتال این راز را افشاء کنم و بنوسم که دیگر نمیخواهم بیش از این، ولی نوری از من سوء استفاده کند؛ و بنابراین با او قطع رابطه کردم. آقای قیس کبیر و آقای فارانی و آقای رحمن سید و محترمه صالحه و اهب و غیره از این واقعه مطلع اند.

ولی احمدنوری که کله اش از خلاقیت خالی، و از فتنه و دسیسه پر است، گویا برای تخریب من، با کمک قلمی مدافعان سلطنت- خلیلی، یک مقاله مرا که در عهد اقتدار حفیظ الله امین بدستور برادر زاده اش در باره مجانی شدن معاینه خانه های شخصی تحت عنوان «برضد طبابت سودجویانه، باید مبارزه گردد!» نوشته بودم و او در آن کلمات و جملاتی را زیاد و کم کرده و بعد در روزنامه انیس به نشر رسیده، اینک نوری آنرا توأم با استهزاء در سایت (آریانا افغانستان) به نمایش گذاشته است. تو گویی مرا درحالت گردن زدن فرزندان خود یا ظاهرشاه گیرکرده باشد؟؟! درحالی که آن مقاله با بهترین محتوا نوشته شده است.

آقای ولی احمدنوری حتماً مرا بجای رهبران حزب دموکراتیک خلق، به اشتباه گرفته اند و یا بجای رهبران تنظیم های آدمکش ساخت پاکستان که کابل را به ویرانه میدل ساختند و ۸۰ هزار انسان را با توپ و تانک و خمپاره نابود کردند، به اشتباه گرفته اند، مگر من نه از قماش رهبران تنظیمها جهادی استم و نه از قطار رهبران حزب مورد حمایت شوروی!

آیا مگر نشر مقاله ای در مطبوعات آن زمان جرم شمرده میشود؟ فکر میکنم که جرم شمرده نشود تا زمانی که در آن مردم تشویق و ترغیب به فساد اخلاقی و جنگ و آشوب داخلی نشوند. اگر از نظر شما نشر مقاله در رسانه های آن زمان به معنی عضویت نویسنده در حزب برسر اقتدار است و شمولیت در یک حزب چپی، جرم پنداشته میشود، باز هم شما اشتباه میکنید، زیرا در غرب آزادی بیان و عقیده و آزادی انتخاب، ارکان اصلی دموکراسی و حق طبیعی هر انسان است. آیا به نظر شما پرچمی بودن، از عضویت من در هیئت رئیسه شورای انقلابی با اهمیت تر است؟ فکر میکنم از لحاظ اهمیت موضوع، با اهمیت تر نباشد. و این موضوع رامن در نخستین کتاب خود بعد از اقامت در سویدن در سال ۱۹۹۵ اعتراف کرده ام و بعد هزاران کس آنرا خواندند و بر من و آن نوشته آفرین گفتند؟

## چند کلمه در باره خلقی - پرچمی درمقایسه با خلیلی و رهبران تنظیمی:

صادقانه میگویم که من از ۸ ثور ۱۳۵۷ تا ۲۶ ثور ۱۳۷۱ ش، یعنی تا شبی که داکتر نجیب از قدرت کنار زده شد و به دفتر ملل متحد پناه برد و خبرش از تلویزیون پخش گردید، همواره از سوی جواسیس «خاد» تحت تعقیب بودم. و بنابراین در این مدت حتی یک شب بدون تشویش سر بر بالش خواب ننهادم ام. بطور مثال عرض میکنم که؛ درسال ۱۳۵۷، روزی اسد الله امین که از شاگردان من درلیسه نادریه بود، مرا بدفتر خود خواست و پرسید: استاد آیا شما در حزب ملی غورزنگ (منسوب به داودخان) شامل هستید؟ گفتم نه خیر! او علاوه کرد که راپوری در مورد شما دیروز در مجلس رفقای ما خوانده شد که شما را عضو ملی غورزنگ و طرفدار داودخان معرفی کرده بود. برویت آن راپور میخواستند درمورد دستگیرتان تصمیم بگیرند، ولی من گفتم در این مورد تحقیق میکنم و نتیجه را به شما میگویم. اسد الله امین گفت: به نظرم بهتر است که برای رفع این اتهام، مقاله ای بنویسی و از انقلاب ثور حمایت خود را ابراز کنی در غیر آن بر اثر چنین راپورهایی بندی خواهی شد. گفتم البته که مینویسم، ولی نه تنها در غورزنگ ملی بلکه در هیچ سازمان سیاسی نبوده و نیستم. چون چاره ای جز اظهار حمایت از رویداد ثور نداشتم، مقاله را نوشتم و آن را به

اسدالله امین سپردم و او بعد از مطالعه جملات و کلماتی را در آن کم و زیاد نموده به روزنامه انیس فرستاد. و چند روز بعد به نشر رسید که سبب نجات من از دستگیری گردید، اما هیچگاهی از نظر جواسیس خاد بدور نبودم.

معهداً آنطور که من دیده و دانسته ام، اگر یک پرچمی یا خلقی را با جنگ سالاران تنظیمی به مقایسه بگیرم، میتوانم بگویم که: یک پرچمی یا یک خلقی، با همه کاستی و اشتباهات سیاسی اش، هزار بار بهتر و شریف تر از رهبران تنظیمها و مداحان دریاری چون خلیلی اند. رهبر حزب اسلامی حکمتیار بر روی زنان روی لوچ کابل تیزاب پاشید و رهبر جمعیت اسلامی ربانی در هنگام حکومت خود، مکاتب دخترانه را فاحشه خانه نامید و فتوای مسدود کردن مکاتب دخترانه را امضاء کرد، چیزی که بچه سقو نیز انجام داده بود.

خلقیها و پرچمی ها، بیش از ربانی و حکمتیار و مداحان ظاهرشاه و بچه سقو، به تعلیم و تحصیل زنان و تساوی حقوق زن با مرد و از میان بردن تفاوت های جنسیتی و قومی، تلاش داشتند. آنها نه دزد و نه غارتگر خزانة دولتی و طیارات جنگی و مهمات نظامی بودند و نه اموال شخصی و ملکیت های خصوصی مردم را بنام خود غصب کردند. هیچ پرچمی و خلقی را کس نشان داده نمیتواند که در زمان اقتدار خویش، مثل اعضای حکومت جهادی ربانی و مقامات حکومت کرزی، دارایی های عامه و ملکیت های شخصی و کمک های جامعه بین المللی را غصب و غارت کرده باشد و بنام خود و وابستگان خود شهرک و کاخ های مجلل ساخته باشد.

\* \* \*

مقاله ای که ولی احمدنوری، آنرا به حیث سند محکومیت من در سایت سلطنت طلبان [خلیلی] مکرراً به نشر سپرده، در سال ۲۰۰۰ میلادی به ارتباط نقد من بر جلد دوم تاریخ غبار در جریده کاروان چاپ امریکا نیز مطرح شد تا از وزن نقد من بر کتاب مرحوم غبار کاسته باشد و جوابش را همان وقت دادم. و بار دیگر در سال ۲۰۱۳، در سایت آریانی دوباره به نشر رسید و من پاسخی بدان دادم و اینک میخواهم همان پاسخ را به ولی احمدنوری نیز بدهم:

## " گور خونین شهیدان بتو آواز دهد" که چها رفته ز بیداد براین مظلومان؟

«من از بازماندگان نسلی هستم که در دهه دموکراسی رشد یافتند و به ثمر نشستند. نسلی که در سرنوشت سیاسی کشور در چهاردهه اخیر، هم در دگرگونی نظام های سیاسی و هم در فراهم کردن زمینه های تجاوز بیگانگان بروطن، هم در دفاع از میهن و معتقدات دینی خویش و هم در جنگ های قدرت طلبی و ویرانگریهای تباهن کشور در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته نقش موثری بازی کردند. من به نسلی تحصیل کرده و سبقت خوانده، استبداد زده و تشنه تحول و آزادی بیان و مطبوعات دهه دموکراسی نظام شاهی تعلق دارم که شاهد تغییرات و تحولات سیاسی و نظامی و فرهنگی اغلب تراژیک و غم انگیز کشور و مردم خود بوده ام، پس آنچه میگویم و مینویسم از چشم دید خود میگویم. در دهه دموکراسی که بازار حزب و حزب سازی و تبلیغات ایدئولوژی های وارداتی چپ و راست خوب گرم بود، هر حزب و هر گروه سیاسی برای شکار کردن نسل مکتب رفته و سبقت خوانده دام گسترده بود و تلاش میکرد تا هر جوان و هر درس خوانده مستعد را جلب و شکار کند. برخی از سران و رهبران این احزاب مثل هنرمندان ماهر با نواختن توله سیاست و سردادن آهنگ سرنگونی رژیم سلطنتی در کشور، و استقرار نظام عادلانه اسلامی یا سوسیالیستی بجای نظام کهنه شاهی، جوانان پاک دل و خوش باور را بدام می انداختند و شکار سخنان آتشین و احساساتی خود مینمودند و در روزهای خاص آنها را برای تظاهرات به جاده ها و خیابانهای شهر کابل و سایر شهرها میکشاندند تا شعار دهند که: «مرگ بر رژیم فاسد و استبدادی شاهی!» یا «مرگ بر ارتجاع، مرگ بر شاه و مرگ بر سلطنت طلبان!» و غیره و غیره.

د پانو شمیره: له ۶ تر ۹

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولۍ

یکی از گروه های سیاسی که در دهه دموکراسی بیشتر دست به تظاهرات میزد، و اعمال حکومت را مورد انتقادهای شدید قرار میداد، گروهی بود بنام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که از خط فکری مسکو پیروی مینمود. دومین گروه دست چپی موسوم به شعله جاوید بود که اعمال و کردار حکومت و نیز حرکات و فعالیت های حزب دموکراتیک خلق را شدیداً انتقاد میکرد. این گروه را پیروان (خط فکری مانوتسه تونگ) تشکیل میدادند. گروه سومی که مخالف هردو گروه دست چپی بود، گروه معروف به "اخوانی ها" بود که تحت رهبری برهان الدین ربانی و دیگر استادان فاکولته شرعیات در کابل فعالیت داشتند و نه تنها حکومت و رژیم شاهی را محکوم میکردند، بلکه برگروه های دست چپی (خلقی، پرچمی، شعله نی) نیز بشدت می تاختند و مشی سیاسی و ایدئولوژیک آنها را محکوم مینمودند. البته گروه های سیاسی دیگری چون افغان ملت، صدای عوام، وحدتی، اتحاد ملی، سلطنت طلب و غیره نیز وجود داشتند، اما از لحاظ تاثیرگذاری بر جوانان مکتب رو به پای سه گروه سیاسی فوق الذكر نمیرسیدند.

در مجموع شعار تمامی احزاب سیاسی، چه خلقی، چه پرچمی، چه شعله نی، چه اخوانی، در روزهای تظاهرات همانا، نابودی رژیم استبدادی شاهی و مرگ بر شاه و شاهی طلبان بود! بنابراین میتوان گفت که هریک از اعضای این احزاب بدون تردید در دوران حیات سیاسی خود بارها گفته اند که: مرگ بر شاه! یا مرگ بر رژیم استبدادی شاهی!

اعتراف به اشتباهات خود، و کمی و کاستی در فهم اداره مملکت و اعمال قدرت سیاسی در افغانستان، خیلی شهامت و مردانگی میخواهد. تا هنوز من شاهد چنین شهامت و مردانگی از سوی هیچ رهبر سیاسی یا فعال سیاسی در چهاردهه اخیر در افغانستان نبوده ام. بخاطر دارم آن عده از تحصیل یافتگان و پوهنتون رفتگان که فریب لفاظیها و وعده های میان تهی رهبران و فعالین حزبی را نمیخوردند، بابرچسپ زدن کلماتی چون: مرتجع، وابسته به دربار، جاسوس و غیره تحقیر و تعجیز میشدند. من بارها چنین تحقیر و توهین هایی را از سوی حزبیان مست از باده ایدئولوژی های "وارداتی" بجان خریده ام ولی هرگز آرزوی عضویت حزب و داشتن کارت سرخ یا زرد ویا سبز هیچ گروهی را بدل راه نداده ام. اما در روزهای سخت خطرناک، آنگاهی که خطر حیات من و خانواده مرا تهدید میکرد، چاره ای جز تمکین به دستاورد حزب برسر اقتدار نداشته ام. و نتیجه این دور اندیشی سبب گردید تا حیات خود و خانواده ام را از مرگ حتمی نجات بدهم و بعدتر خدمات ناچیزم را به مردم کشور با نگاشتن چهل کتاب تاریخی و جامعه شناسی عرضه کنم. این کتابها اکنون در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین قابل دسترسی می باشند.

هرچند عضویت در حزبی مثلاً خلق یا پرچم و شعله ویا افغان ملت و غیره در ذات خود کدام جرم و گناه شمرده نمیشود، و این اعمال و کردار انسان است که میتواند ملاک قضاوت قرار بگیرد و از روی این اعمال میتوان کسی را مجرم ویا بری الذمه پنداشت. با سرفرازی میتوانم اعلام کنم که من نه عضو حزب خلق و پرچم بوده ام و نه عضو اخوان و نه عضو شعله و نه افغان ملت و غیره و نه دستم بخون هموطنانم رنگین است.

تلاش های مذبوحانه دشمنانم که میخواهند نشان بدهند که در زمان اقتدار حزب دموکراتیک خلق من در روزنامه های آژمان کابل مقاله مینوشتم، پس ممکن است عضویت حزب برسر اقتدار را داشته ام، تلاش بیهوده ای بیش نیست زیرا که حزب برسر اقتدار بخصوص در دوران اقتدار حفیظ الله امین میتوانست به هر نویسنده غیر حزبی دستور بدهد که چنین یا چنان بنویسد، و آن نویسنده اگر چنانکه خواست حزب برسر اقتدار بود نمینوشت، گویا که سند مرگ خود را بدست خود نوشته بود، بنابراین مرحوم حبیبی و مرحوم رشتیا، و مرحوم داکتر جاوید و غیره ذوات صاحب قلم غیر حزبی که در آن زمان در کابل بودند، خواهی نخواهی مقاله و تبصره مینویشتند و در نشرات آن زمان به چاپ میرساندند، و این هرگز به معنی آن نیست که آنها عضو حزب دموکراتیک خلق بودند، اما چاره ای جز نوشتن مطابق با پالیسی نشراتی رژیم نداشتند. من هم در دو سال اول کودتای ثور دو مقاله و سه درامه بدستور بزرگان حزبی نوشته ام و با نوشتن همین مقالات، که در هیچیک آنها سجده به رهبر فرازنه یا رفیق کبیر گفته نشده، حیات خود و فرزندانم را باز خریده ام.

آیا کاربردی کرده ام که زنده مانده ام و سپس چهل کتاب خورد و بزرگ تحقیقی به جامعه عقب مانده افغانی تقدیم داشته ام؟ آیا اگر آن مقالات را نمی نوشتم و بالنتیجه گرفتار " اکسا یا خاد" میشدم و در زیر شکنجه ها نابود میگردیدم، کار بجائی کرده می بودم؟ من فکر میکنم که کار بجا این بود که با نوشتن چند مقاله حیات خود و خانواده ام را نجات بدهم، همانگونه که دیگر فرهنگیان کشور برای نجات حیات خود و خانواده خود فرار از وطن را برقرار در وطن ترجیح دادند و از کشور بدر رفتند.

من که **امثل ولی احمدنوری صاحب فروشگاه موترهای بنز نبودم تا هرچه زودتر با میلونها دالر کشور را ترک کنم**، توان پرداخت حتی یک ماه کرایه خانه و خرج اولادها خود را نیز نداشتم، و بنابراین برای نجات خود و خانواده ام ماندن در وطن را با تمام دشواریها و ناگواریهای مناسب تر تشخیص دادم تا آنکه با مساعد شدن شرایط مثل سایر هموطنان از وطن فرار کردم، و خود و خانواده ام را به ساحل امن اروپا رساندم.

من مدت ده سال تمام در اکادمی علوم افغانستان کار کرده ام و اگر عضویت حزب بر سر اقتدار را میداشتم، سلیمان لایق رئیس اکادمی علوم و داکتر کبیر رنجیر معاون علمی اکادمی علوم حتماً مرا با کلمه رفیق خطاب میکردند که هرگز یاد نکرده اند و علاوه بر اینها داکتر اکرم عثمان امر انستیتوت تاریخ و حقوق و علوم سیاسی که من عضو مسلکی آن شعبه بودم شهادت میدهند که من عضو هیچ حزبی نبوده ام. امیدوارم کتاب «کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان» من که در سال ۱۹۹۶ در سویدن و بعد در پاکستان به چاپ رسیده است، سوز و گداز مرا در فضای مختلق حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و سپس در هوای وحشت و دهشت و غارت و تجاوز در دولت اسلامی ربانی و شرکای جهادی اش توجیه و تفسیر کرده بتواند.

به هر حال، سخن بر سر شعارنا بودی رژیم شاهی از سوی احزاب متذکره بود که بالاخره طومار نظام شاهی توسط احزاب فوق الذکر درهم پیچیده نشد، بلکه توسط داودخان پسر عمومی شاه در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش درهم پیچیده شد و بجای آن نظام جمهوری افغانستان استقرار یافت و آن نظام هر چند با یک کودتای سپید به پیروزی رسید، ولی از برخی جهات فرق چندانی با نظام شاهی نداشت. کشور از امنیت و ثبات سیاسی برخوردار بود و امید آن میرفت که افغانستان بتدریج از عقب ماندگی قرون نجات یابد و مردم آن از آرامش و خودکفائی بهره مند شوند، اما با صاعقه مرگبار و خونین کودتای ثور آن همه امیدها بر باد رفت و کشور و مردم ما در مسیر خون و آتش و تجاوز قرار گرفت که از هفتم ثور ۱۳۵۷ تا همین امروز، همواره خون مردم افغانستان بر زمین ریخته شده میشود و اگر آن همه خونها در یک جوی قرار داده میشد، بدون تردید شطی را میساخت که کشتی ها میتوانستند در آن گذر کنند ولی افسوس که خون افغانها بی ارزش شده و "دادخواهی یا داد ستانی" نیست که داد مظلومان و شهیدان افغان را از بیدادگان لمیده برکسی های قدرت بگیرد!

به امید آمدن آن روزی که مجرمین جنگی و جنایت کاران و هر که دستش به خون مردم آلوده است به پای میز عدالت قرار داده شوند و محاکمه گردند. پایان» (سایت آریانی، آرشیف مقالات سیاسی ۱۳۹۲، مقاله «گورخونین شهیدان بتو آواز دهم» مورخ ۲۰۱۳/۱۱/۹) این مقاله در آرشیف مقالاتم در افغان جرمن، در شماره ۴۲۹ قابل دریافت است.

### شبهه بی از کرکتر ولی احمدنوری با همکاران قلمی:

ولی احمدنوری نوری تا هنگامی که در پورتال افغان جرمن آنلاین، یکه تاز و همه کاره بود، سیاست بسیار زشت و محیلانه ای را در حق همکاران قلمی اعمال میکرد. و از موقف ایدیتوری خود با همکاران قلمی، سوء استفاده های ناجایز میکرد. همه همکاران قلمی پورتال، تا سه چهار سال قبل نیش توهین و تحقیر ولی احمدنوری را دیده و احساس کرده اند.

برای برتر نشان دادن خود، مقالات نویسنده گان، حتی در سطح داکتران را بشمول داکتر صاحب کاظم و داکتر هاشمیان و داکتر زمانی و داکتر نجیب الله بارکزی و داکتر رحیم عزیز و اشخاص دیگر را از نظر میگذشتاند و به



سبک خود اصلاح می‌کرد. این اصلاح چنین نبود که شامل اصلاح اشتباهات تاپی یا املانی گردد، بلکه اگر نقطه و یا کومه یا شارحه، یا سوالیه، بین دو کلمه، نزدیک به یکی از کلمه های پیش و پس خود قرار گرفته می بود، نیز آنرا به حساب غلطی مقاله نویسی شمرده و آن را با رنگ های زرد و سبز و سرخ و آبی و خاکستری و غیره برجسته و نشانی میکرد و دوباره به صاحب مقاله میفرستاد تا نشان داده باشد که مقاله چقدر غلطی دارد و مقاله نویسی باید مطابق معیار نویسنده گان افغان جرمن آنلاین (در واقع معیار سلیقه نوری) مقاله خود را عیار کرده دوباره بفرستد. مقاله نویسی وقتی نوشته خود را با آن همه رنگ های سبز و زرد و سرخ و آبی میدید، فکر میکرد یک تابلوی نقاشی توسط یک طفل کودستان را بدست گرفته و خود را در نزد ولی احمدنوری، مثل شاگرد دوره ابتدایی مکتب تصور میکرد. پس اگر میخواست که مقاله اش در پورتال افغان جرمن آنلاین نشر شود، خود را مکلف میدید تا آنچه آقای نوری هدایت فرموده، رعایت کند و مقاله را دوباره نویسی کند و بفرستد، در غیر آن مقاله از نشر باز میماند. همین روش کار نوری سبب گردید که برخی از نویسندگان، از این گونه دست کاری و رنگ آمیزی های وی، احساس توهین کرده از همکاری با این پورتال دست می‌گرفتند، مثل اقایان رحمت آریا و داکتر سیاه سنگ و خلیل الله معروفی و داکتر میر عبدالرحیم عزیز و غیره.

من نیز که باری از یکه تازی برتری جویانه ولی احمدنوری به تنگ آمده بودم، به مسئول پورتال انجنیر قیس کبیر گوشزد کردم که نوری در روش املا و انشای من دست میزند، و چون او در ادبیات دری تخصص ندارد و فاکولته ادبیات را نخوانده و سویه فهم او از نویسنده گی و فصاحت کلام و فنون ادبی پائین تر از یک شاگرد صنف ۱۲ دوره هاشم خان است، به او حق نمی دهم تا در روش نگارش املاء و انشاء من دست بزند. و خواهش نمودم که اگر به همکاری من احتیاج دارید، کلید آنلاین کردن مقالاتم را بدست خودم بدهید، در غیر آن از همکاری با این پورتال معذرت می‌خواهم.

خوشبختانه که آقای انجنیر قیس به شکایتم گوش داد و نه تنها برای من، بلکه برای چندین تن دیگر از همکاران با صلاحیت این پورتال، کلید آنلاین کردن مقالات خودشان را تفویض کرد و هریک از ما دیگر از کلان کاری های بیجا و بیمورد ولی احمدنوری نجات یافتیم و از همکاری قلمی با پورتال افغان جرمن آنلاین راضی هستیم. و از آن تاریخ بعد دیگر برخورد مستبدانه ولی نوری در پورتال کم و کمتر و محدود به چند تا دوست شخصی او گردید که حوصله یاد گرفتن آنلاین کردن مقالات خود را ندارند و مجبوراند همیشه به سرنای ولی احمدنوری گوش کنند.

پایان ۲۱/۵/۲۰۱۶